



چندی قبل میزگردی به همت گروه نقد رسانه و سینمای پژوهشگدهی باقرالعلوم (ع) وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی با حضور آقایان «آتش‌زر»، «میرخندان» و «رجبی» با موضوع نقد و بررسی مجموعه‌ی تلویزیونی «مرد هزارچهره» و کارهای «مهران مدیری» و گروه نویسندگانش برگزار شد که متن این میزگرد خواندنی توسط «محمد شکیبا» در اختیار نقد سینما قرار گرفت و اکنون در مقابل شماست و شما عزیزان را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

میزگرد مرد هزارچهره‌ی تلویزیون

این گروه خنده!

از پخمه تا شصت‌چی

هم از نظر اجرا، المان‌های متفاوتی با کارهای دیگر مدیری داشته است؛ هرچند این مجموعه یکی از کم‌آسیب‌ترین کارهای اوست و از سویی سرگرم‌کنندگی قابل قبولی داشت. باید توجه داشت که اگرچه مجموعه‌های تلویزیونی مدیری همواره بر پایه‌ی تکه‌کلام‌ها و ویژگی‌های خاص بازی او استوارند اما در یکی از مصاحبه‌های بعد از نوروز ۶۸ «خشایار الوند» که از نویسندگان کارهای دیگر مدیری است، می‌گوید که مدیری الآن دارد شب‌های برره را نگاه می‌کند، یعنی در آن سری از مجموعه‌های طنز که با همین گروه کار می‌کرد او اصلاً احاطه‌ی به کل کار نداشته و فقط اجرا می‌کرده و اختیارات در حد اضافه کردن تکه‌کلام‌ها بوده است. در حالی که در مجموعه‌ی مرد هزارچهره بر کل کار احاطه داشته و اعمال نظر کرده است و گروه نویسندگان از او ناراضی هستند، چرا که در مصاحبه‌هایشان تأکید می‌کنند که مدیری برخی قسمت‌ها را تغییر داده و ما غافلگیر شدیم و خیلی دلخوریم... ما در مجموعه‌ی تلویزیونی برره و مجموعه‌های قبل‌تر از آن چنین مشکلی نداشتیم؛ برای مثال قاضی در متن، شخصیتی طنز بود که در این‌جا جدی شده است.

قاسم‌خانی می‌گوید: «نویسندگان در کارهای مهران مدیری همواره حضوری پررنگ دارند، برخلاف این مجموعه (مرد هزارچهره) که آن حضور پررنگ قبلی را ندارند».

نظر بنده این است که سیر کارهای این گروه نویسندگان را در آثار مهران مدیری موضوع یک پژوهش مستقل قرار دهیم، اگرچه آثار این نویسندگان در کارهای افرادی چون «مظلومی» و دیگران هم تکرار می‌شود. در کشورهای دیگر هم این روال وجود دارد که یک مجموعه‌ی تلویزیونی یا کارهای یک گروه را موضوع پژوهش قرار می‌دهند.

یک طنز اجتماعی تلخ

میرخندان: البته همین‌طور است، یعنی اگر بخواهیم این مجموعه را نقد کنیم ناگزیریم کارهای قبلی مدیری - باغ مظفر، شب‌های برره و گنج مظفر که البته این آخری پخش نشد - را ببینیم، چرا که باید بین سنخ آن‌ها مقایسه را انجام دهیم. به اعتقاد بنده دو روش می‌توان

آتش‌زر: شخصیت مرد هزارچهره، برداشتی از شخصیت «پخمه» در کتابی به همین نام نوشته‌ی «عزیز نسین» از نویسندگان طنزنویس ترکیه است. حتی ابیزود شاعران و هنرمندان، برداشتی از یکی از داستان‌های همین نویسنده در کتاب «موخوره» است که البته در آن داستان، ماجرا در صف نانوايي رخ می‌دهد؛ شخصیت اصلی یادداشت‌هایش را می‌خواند و جمعیت تشویقش می‌کنند، او هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در این مجموعه‌ی تلویزیونی تلاش بر این بود که چند عنصر تأثیرگذار اجتماعی به نقد کشیده شود؛ قدرت در دستان نیروی انتظامی، ثروت در میان پزشکان و شهرت در هنرمندان و شاعران و نقد دیگری هم با تصویر کردن مافیای اجتماعی شکل گرفته بود (که گویا ذهنیت دست‌اندرکاران تولید هم همین بوده است). نکته‌ی قابل توجه درباره‌ی این مجموعه‌ی تلویزیونی آن است که یک نفر به گونه‌ی در یک موقعیت اشتباهی قرار می‌گیرد که هم خود او این موقعیت را باور می‌کند و هم جامعه او را می‌پذیرد و در واقع اشاره به این نکته است که جامعه این توانایی را دارد که فردی را در موقعیتی که جایگاهش نیست، بپذیرد و خود فرد هم این ضعف را دارد که تحت تأثیر قرار گرفته و نوعی نابه‌تجاری اجتماعی را به وجود می‌آورد.

نقد این مجموعه را می‌توان از چند منظر انجام داد: ساختار، زیرساخت‌های روایی، اجرا و کار گروهی که انجام شده و یا پیامدهای اجتماعی که داشته است.

نکته‌ی دیگر، در مورد سنخ کارهای آقای مدیری است. محتوای مجموعه‌های تلویزیونی که ایشان تولید کرده است، «شب‌های برره»، «پاورچین»، «باغ مظفر» و ...، بیش از آن‌که به کارگردانی مهران مدیری مربوط باشد به فکر و روح نویسندگان این مجموعه‌ها مربوط است. در حقیقت المان‌های اجرایی و قصه‌پردازی مدیری مربوط به مدیری و قصه‌پردازی و تم و نقد اجتماعی که باعث فرهنگ‌سازی در سطح جامعه می‌شود، مربوط به گروه نویسندگانی بوده که در رأس آن‌ها آقای «پیمان قاسم‌خانی» است. اما نکته‌ی جالب در مجموعه‌ی تلویزیونی مرد هزارچهره اتفاق افتاد، چرا که هم از نظر قصه و



از هم تعریفی به سر می‌برند؛ در ایزود نیروی انتظامی یا ایزودهای دیگر هم مشترکاتی از این دست مد نظر بوده است.

آفت صدا و سیما

آتش‌زر: این گونه نویسنده‌ها آفت صدا و سیما را ما هستند چرا که درد مردم را درک نمی‌کنند، اگرچه ممکن است خودشان از مناطق پایین شهر و از دل مردم آمده باشند ولی در دوره‌ی هنری خودشان از همان ابتدا در یک فضای ایزوله‌ی نمایشی و روشنفکری قرار گرفته‌اند و با این مردم در هیچ کدام از صحنه‌های انقلاب، جنگ و رنج و سختی‌های آن‌ها مانوس نبوده‌اند؛ بنابراین موافق نیستم که یک توافق مشترکی در این افراد پیدا شده است، بلکه طنزهای نیشدار آن‌ها مثل شب‌های بره باعث اعتراض متدینین شد. این‌جا نکته این است که به مسایلی پرداخته‌اند و شخصیت‌هایی را مطرح کردند که آن‌ها را خوب می‌شناختند، ولی در مجموعه‌های قبلی این شناخت را نداشتند به همین دلیل شکل بیانیه‌ی تلخ شده است.

سرگرم‌کننده و موفق

میرخندان: البته منظور توافق بین گروه تولید و گروه مدیران، مسئولان و طیف افراد خارج از رسانه است که به آن فشار می‌آورند، برای همین روی مشترکاتی دست گذاشته‌اند که مورد قبول همه است.

رجبی: نیاز تلویزیون و مخاطب ما به طنز یک نیاز جدی است؛ کافی‌ست مدت کوتاهی این رسانه‌ی تصویری طنزی برای ارایه کردن به مردم نداشته باشد، مخاطب به ستوه می‌آید. مردم می‌خواهند خودشان را از چارچوب قواعد تکراری و روزمره‌ی زندگی بیرون بکشند و نیاز شدیدی به طنز احساس می‌کنند، بنابراین به شبکه‌ها فشار می‌آورند و خود مهران مدیری هم تحت فشار قرار می‌گیرد که باید طنز بسازد.

داستان مرد هزارچهره، یک داستان اجتماعی و شخصیتی است، یعنی هم بر جنبه‌های شخصیتی تأکید می‌کند که این همان شخصیت آقای «شصت‌چی» است که مدیری نقش آن را بازی می‌کند و هم به مسایل اجتماعی و جامعه می‌پردازد. باید اعتراف کرد که این مجموعه سرگرم‌کننده و موفق بود، اگرچه مخاطب

در پیش گرفت: یکی این که درباره‌ی همه‌ی این مجموعه‌های تلویزیونی مفصل بحث کنیم یا این که فقط به همین مجموعه‌ی آخر (مرد هزارچهره) بپردازیم و اشاراتی به دیگر آثار داشته باشیم.

نکته‌ی دیگر این که در چه زمینه‌هایی این مقایسه باید انجام شود. یکی گونه است، برای مثال مدیری در کجا طنز اجتماعی کار کرده است؛ باغ مظفر به لحاظ مسایل اجتماعی نکته‌ی نباشد، شب‌های بره بیش‌تر قابل تعمق بود و مرد هزارچهره به‌طور کامل یک طنز اجتماعی است. دیگری ساختار است، برای نمونه در باغ مظفر مدیری دو نقش داشت که بازی‌اش قابل بحث بود ولی در این مجموعه بازی خوبی ارایه کرده است. یا این که بحث شود که مدیری خودش چه قدر روی این متن تأثیر داشته است. اما در خصوص گونه، به نظر بنده مرد هزارچهره یک طنز اجتماعی نیشدار و تلخ است. به‌طور معمول طنزی که برایش رسالتی در هنر قابل هستند باید به گونه‌ی تلخ باشد. در این مجموعه‌ی تلویزیونی اصناف و گروه‌های مختلفی مورد نقد قرار گرفته‌اند از جمله پزشکان، هنرمندان، نیروی انتظامی، کارمندان یک اداره و سیستم اداری (البته شاید بتوان گفت نوعی بوروکراسی اداری)، هم‌چنین اشاراتی که به شخصیت «دون کورثونه» می‌شود ارجاع به قاچاق در کشور ما دارد و به گونه‌ی غلوآمیزتر شاید اشاره به مافیای اقتصادی می‌کند، ضمن این که همین ارجاع به فیلم «پدرخوانده» به نوعی هجو فیلم و رسانه را هم در بر دارد.

در مورد اقتباسی بودن کار، فکر می‌کنم شخصیت اصلی به درستی اقتباس شده و مطابق با مقتضیات اجتماعی - فرهنگی ماست، یعنی این که محذورات و ملاحظات فرهنگی ما را هم در نظر گرفته است؛ برای مثال با احتیاط به سراغ نیروی انتظامی می‌رود چرا که طرح چنین مسئله‌ی در کشور ما حساس است، در حالی که در فیلم‌های آمریکایی پلیس و نیروهای امنیتی به راحتی به چالش و نقد کشیده شده و یا حتی به عنوان چهره‌ی منفی مطرح می‌شوند. اعتراضی هم که دست‌اندرکاران تولید به مدیری داشته‌اند، برای نمونه در مورد قاضی که چرا جدی شده است، شاید از همین‌جا ناشی می‌شود که نویسندگان او می‌خواستند همانند روال شب‌های بره برای مثال دادگستری یا قاضی را هجو کنند، ولی مدیری این‌جا ملاحظات بیش‌تری را اعمال کرده و دست به عصا راه می‌رود (البته این بحث‌ها دیگر خارج از متن به حساب می‌آید). از همین‌جا می‌شود فهمید که چرا این مجموعه‌ی تلویزیونی آسیب کم‌تری نسبت به کارهای دیگر مدیری دارد؛ در باغ مظفر که یک مجموعه‌ی خنثی و صرفاً طنز است، این ملاحظات در نظر گرفته نشده بود، ولی در این مجموعه به رغم این که یک طنز اجتماعی است کارگردان سعی کرده خطوط قرمزی را که در مسایل اجتماعی وجود دارد رعایت کند.

هرچند باید گفت مدیری و گروه نویسندگان همواره به لحاظ دیدگاهی در بزنگاه‌ها نشان داده‌اند که معمولاً به سمت و سوی جهت‌گیری دارند که مدیران سازمان یا اندیشمندان مسلمان این نگاه را نمی‌پذیرند اما همان‌طور که قبلاً هم گفتم این طنز اجتماعی روی مشترکاتی دست گذاشته و محتاط بوده است، یعنی مشترکاتی که مذهبی و غیرمذهبی قبول دارند، مثل هنرمندانی که هیچ درکی از فضا و حال و هوای ملت خود ندارند و در یک جو خودتعریفی یا



در مرد هزارچهره، کارگردان با استفاده از لوکیشن‌های زیاد، بازیگران زیاد، سکانس‌های خارجی و تصویربرداری خوب، میزانشن‌های مناسب و آکسسوار صحنه، کار خود را از حد یک پلاتوی تلویزیونی بالاتر برده و به فرمی قابل قبول رسانده است

چند بازیگر و چند دیالوگ که با اطوارهای بازیگران در زمانی اندک موقعیت طنزی را ایجاد می‌کرد اما در تجربه‌ی آخر (مرد هزارچهره) مدیری به یک اجرای خوب تلویزیونی نزدیک شده است و این مجموعه به لحاظ اجرا یکی از موفقیت‌های او به حساب می‌آید. در مرد هزارچهره، کارگردان با استفاده از لوکیشن‌های زیاد، بازیگران زیاد، سکانس‌های خارجی و تصویربرداری خوب، میزانشن‌های مناسب و آکسسوار صحنه، کار خود را از حد یک پلاتوی تلویزیونی بالاتر برده و به فرمی قابل قبول رسانده است؛ هرچند که خودشان هم گفته‌اند، در برخی قسمت‌ها به دلیل کمی زمان - مثل قسمت محفل روشنفکران و هنرمندان - کار اندکی ضعیف شده است.

مسئله‌ی دیگر این که، این مجموعه به لحاظ ریتم دچار نوسان است، یعنی در بعضی جاها کند و در برخی جاها تند می‌شود که احتمالاً این ضعف هم به مسایل پشت‌صحنه و اجرا بازمی‌گردد. رجبی: خوب است توجه کنیم که طنز برنده‌ترین زبان برای طرح مباحث اجتماعی و فرهنگی است - چه مسایل خانوادگی باشد و چه فردی - تلویزیون ما در این عرصه با معضلات زیادی روبه‌روست، بنابراین پیشنهاد می‌شود که سیاهه‌ی از موضوعات و آسیب‌های اجتماعی با کار کارشناسی تهیه شود و در قالب بسته‌های فرهنگی به سازندگان این برنامه‌ها ارائه گردد؛ موضوعاتی مثل نظام‌پذیری در جامعه، قانون‌گریزی یا قانون‌مداری، ضعف مدیریت، فرار از کار و داشتن روحیه‌ی راحت‌طلبی و ... که در فرهنگ ما زیاد است. مدیران سازمان باید از سازندگان بخواهند که روی این موضوعات آسیب‌شناسی شده متمرکز شوند و کار کنند. یادم می‌آید آقای مدیری در جلسیه‌ی مورد خطاب کارشناسی قرار گرفته بود که ظرفیت‌هایی که شما در مجموعه‌هایتان از دست می‌دهید زیاد است، یعنی ظرفیت‌های

را همواره به خنده آن هم خنده‌ی عمیق نمی‌کشاند ولی دائماً با ایجاد موقعیت‌هایی مفرح باعث شیرینی و گشایش در ذهن می‌شد؛ برای مثال در همان نماهای بنیانگذار و ابتدایی در بایگانی اطارهی ثبت احوال شیراز یک وضعیت نابه‌تجربا به تصویر کشیده می‌شود اما کارمند در همان وضعیت پرونده‌های مورد نیاز را به راحتی پیدا می‌کند، در واقع پیام این بود که این کارمند یک شخصیت به‌هنگار است که در یک وضعیت نابه‌تجربا گیر افتاده و یا در نمای دفاعیه که پایان مجموعه است، نتیجه‌ی اخلاقی را که در تمام داستان بیگیری کرده بود به زیبایی بیان کرد، که انسان‌ها خیلی شریف هستند ولی گام‌های کوچک اشتباهی برمی‌دارند و این گام‌ها ناخواسته افراد را به مشکلات بزرگ‌تری می‌اندازد. به همین دلیل شخصیت اصلی مدام خودش را لعن و نفرین می‌کرد که چرا من آن اشتباه اول را مرتکب شدم و آن اشتباه وصلت با خانواده‌ی بود که همه چیزشان غیرطبیعی بود. اساساً همین مبالغه‌ها باعث طنز شدن کار گردیده است. نظر بنده این است که این کار به لحاظ نمایشی و طنزپردازی در تک‌تک ایزودها و قسمت‌ها قوی ارایه شد، شخصیت‌پردازی و کارگردانی بسیار خوب بود و در مجموع می‌توان گفت آقای مدیری کار ضعیف انجام نمی‌دهد نکته‌ی دیگر این که در این مجموعه، پرداختن به صنف‌های مختلف مانند پزشکان، هنرمندان و نیروی انتظامی به گونه‌ی بود که هم آن‌ها را دست انداخته و هم به خوبی توانسته بود آن‌ها را ایزوله کند، یعنی وقتی به سراغ صنف پزشکان می‌رود خطابش با پزشکانی است که نوعی نابه‌تجربا را برمی‌تابند و همین باعث ایزوله کردن صنف پزشکان می‌شود.

نکته‌ی دیگر این که وقتی کارگردانی، کارش از نظر زیبایی‌شناختی و معیارهای هنری آن فن در سطح بالایی ارایه می‌شود، تأثیرش بر روی مخاطب هم زیاد می‌شود، در واقع از یک گونه‌ی جاهتی برخوردار می‌شود که همین جاهت مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ آقای مدیری و کارهای او از چنین جاهت و موقعیتی در جامعه و میان قشر جوان برخوردار است و تأثیرگذاری زیادی دارد و معمولاً وقتی در یک مجموعه از کارهای ایشان یک فرم خاص یا تیپ آدمی خاص ارایه می‌شود ذائقه‌ی زیبایی‌شناختی جامعه به سمت همان می‌رود، برای مثال ارایه‌ی یک تصویر و جلوه‌ی خوب از تراشیدن ریش که بسیار هم در قشر جوان اثرگذار بوده است. نشان دادن شخصیت‌های ریش‌تراش خوش‌تیپ و جذاب که خود مدیری هم با سن بالا با همین تراشیدن ریش بسیار جذاب می‌نماید، به گونه‌ی ایجاد نوعی فرهنگ در جامعه است. ذهنیتی هم که وجود دارد این است که کارگردان‌ها فکر می‌کنند در کارهای طنز نمی‌شود از المان‌های دینی و مذهبی مثل چانماز، نماز، چادر و ... استفاده کرد، در حالی که با کمی دقت بیشتر به خوبی می‌شود از این نمادها استفاده کرد و طنز موفق می‌تواند با استفاده از همین نمادها برخی مسایل دینی را در طول زمان در ذهن مخاطب جاسازی کند.

زبان پرنده‌ی

آتش‌ز: در بررسی سیر کارهای مدیری متوجه می‌شویم که او فعالیتش را از کارهای غیرحرفه‌ی شروع کرد، یعنی کارهای اولیه‌ی او بیش‌تر شکل پلاتو و شاید بشود گفت کاری در حد کارهای محفلی بودند (کمی بهتر از یک برنامه‌ی مدرسه‌ی)؛ فضایی کوچک، دو یا



رسالت فیلم اجتماعی شاید همین باشد که به چند مسئله بپردازد: شناسایی آسیب‌ها و نمودها، ریشه‌یابی و علت‌یابی آسیب‌ها، نقد و در نهایت ارایه‌ی راه حل برای حل مشکلات، که مجموعه‌ی تلویزیونی مرد هزارچهره در شناسایی و ریشه‌یابی آسیب‌ها قوی ظاهر شد

نکته‌ی قابل توجه دیگر این که هنرمندان به‌طور معمول این‌طورند که وقتی در فضایی قرار می‌گیرند آن را به خوبی درک می‌کنند، هر چند که به هر حال تحت تأثیر شرایط اجتماعی هم قرار می‌گیرند؛ برای مثال می‌توان به کارهای کارگردانی نگاه کرد که پانزده سال پیش کار جنگی خوبی ساخته و امروز به مسایل اجتماعی می‌پردازد و کارش هم قابل قبول است. مدیری هم با تجربه‌ی ساخت مجموعه‌های شب‌های برره و باغ مظفر، در حال حاضر موقعیت را به خوبی درک کرده و با این مجموعه‌ی تلویزیونی وارد عرصه‌های حساس و خطوط قرمز اجتماعی شد، یعنی هم به حساسیت‌های اجتماعی توجه کرد و هم تأثیرگذاری خودش را حفظ نمود؛ در واقع این، یک قدم به جلو رفتن برای مدیری بوده و سطح کارش را بالاتر برده و شاید به خاطر همین است که این کارش در مجموع نقدی را در بر نداشت.

شخصت چی نماد است

آتش‌زر: خوب است به همان بحث اولیه بپردازیم که آیا مجموعه‌ی تلویزیونی مرد هزارچهره معضلات اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است؟ یعنی این که این امکان و ظرفیت در جامعه وجود دارد که افراد در غیر جایگاه خودشان قرار بگیرند و جامعه هم آن‌ها را بپذیرد؟ همچنین آیا به بررسی آثار سونو که این موضوع بر عناصری همچون ثروت، قدرت، شهرت و ... می‌گذارند، پرداخته و دیگر این که موارد نامبرده‌شده چگونه در این مجموعه‌ی تلویزیونی طرح شده و به نقد کشیده شده‌اند، در واقع عملکرد این مجموعه در این باره چگونه بوده است.

رجبی: من موافق این نگاه نیستم. مخاطب امروز تلویزیون آگاه

نامکسوفی در عرصه‌ی مسایل تربیتی و اجتماعی وجود دارد که می‌توان در این دست کارهای اثرگذار از آن‌ها به خوبی استفاده کرد؛ ایشان مثال‌هایی می‌زدند که در فلان‌جا می‌شد این حرف را بزیند و نزدیک و آقای مدیری هم عذر آوردند که من تحصیلات آکادمیک ندارم.

عرصه‌ی فیلم و تصویر بی‌رحم است

آتش‌زر: عرصه‌ی فیلم و تصویر بی‌رحم است، برای مثال در مورد این موضوعات به راحتی می‌توان اثر مکتوب تولید کرد ولی در فیلم همین موضوعات با هزاران مسئله‌ی دیگر پیوند می‌خورد و این بازی‌گر در این که باید زندگی و بینش همه‌جانبه‌ی باشد تا موضوع از دل آن بر بیاید، یعنی همین موضوع را اگر قاسم‌خانی بنویسد یک جور تصویر می‌شود و اگر شما بنویسید چیز دیگری شکل می‌گیرد.

رجبی: من فکر می‌کنم بهتر است بحث‌ها توصیه‌ی باشد نه به‌طور صرف توصیفی. البته خطرات و مشکلات کار تصویر را هم باید مد نظر داشت اما این ظرفیت ایجاد شده که یک کارگردان با گروهی نویسنده و تیم بازیگران و عناصر تولید به گونه‌ی یا هم پیوند خورده و موفق هستند، ظرفیت قابل استفاده‌ی است که می‌توان به آن‌ها کمک فکری کرد. به نظر من به‌طور کلی شخصیت‌های موفق چه آقای مدیری و چه گروه نویسندگان، همگی آدم‌های متواضعی هستند و پیشنهادها خوب را رد نمی‌کنند و نباید اجازه بدهیم که این رقابت رشد کردن در زمینه‌ی اجرا و ساخت که در میان تولیدکنندگان برنامه‌های طنز و مجموعه‌های تلویزیونی وجود دارد به گونه‌ی گردد که فقط تلاش برای ارایه‌ی تکنیک‌ها و توانایی‌های ساختاری و فنی بشود، چرا که این آفتی است که ما را از محتواگرایی در برنامه‌ها و عمق بخشیدن به آن‌ها دور می‌کند.

اگرچه باید گفت مرد هزارچهره کم‌آسیب‌ترین اثر آقای مدیری است، ولی فرصت آسیب زدن هم کم‌تر داشته چرا که ده قسمت پیش‌تر نبود اما نباید از حق گذشت مدیری در این کار وارد عرصه‌های مهمی شد که می‌توانست آسیب‌های زیادی بزند، ولی با زیرکی از این عرصه‌ها گریخت؛ ساختار شکنی‌هایی هم کرده که قابل تقدیر است، مثل تداعی کردن فیلم پدرخوانده و بازسازی صحنه‌هایی بر اساس آن یا پرداختن به نیروی انتظامی که به زیبایی ارایه شد و آسیبی هم وارد نکرد.

میرخندان: من هم موافقم که به لحاظ ساختاری فیلم مزایایی داشت. در ابتدا می‌توان به بازی خود مدیری اشاره کرد که شاید بتوان گفت یکی از بهترین بازی‌هایش را همین‌جا ارایه کرد؛ البته دلیلش هم این است که متن به خوبی نوشته شده بود و این باعث می‌شد که بازیگر بتواند حسش را تا پایان نگه دارد. بازی‌های دیگران روی هم رفته قوی بود. لوکیشن و ریتم داستان خوب بود. موضوع داستان سرهم‌بندی نشده بود و اضافات نداشت. در خلال این مجموعه، کار به‌جا و درستی که آقای مدیری کرده بود این بود که معمولاً در فیلم‌ها و روال مرسوم، فلاش‌بک‌ها سیاه و سفید و زمان حال رنگی تصویر می‌شود اما در این مجموعه چون طنز بود همین موقعیت را هم وارونه ارایه کرده بود، یعنی زمان حال سیاه و سفید و فلاش‌بک‌ها رنگی ارایه شده بود.



آسیب‌شناسی هنرمندان

میرخندان: این بحث‌ها کلی است و ملاکی برای تحلیل به دست ما نمی‌دهد. من فکر می‌کنم تحلیل جزئی و توصیفی گویاتر است. ما در این مجموعه چهار یا پنج آیبزود داریم که در هر کدام به یک جنبه‌ی یا صنفی پرداخته شده است؛ حال اگر بخواهیم به همین صنف یا قشر هنرمندان نگاه دقیق‌تری بیندازیم، سؤال اول این است که مشکل هنرمندان ما چیست؟ پس این‌جا آسیب‌شناسی نیاز داریم، حتی اگر در این آسیب‌شناسی غلو هم شود اشکالی ندارد. در یک فیلم اجتماعی مهم این است که آسیب‌ها را بتوانید به درستی شناسایی کنید. هر کدام از این صنف‌هایی را که در این مجموعه به آن‌ها پرداخته شده، می‌توان بررسی کرد و آسیب‌های آن را بیان نمود. برای مثال در مجموعه‌ی تلویزیونی «چارخونه» یک قسمت به فوتبال پرداخته که در آن آسیب‌های این ورزش را به خوبی شناسایی کرده بود، یعنی نویسنده‌ی که این قسمت را نوشته بود با فوتبال و لیگ مسابقات آن به خوبی آشنایی داشته ولی در قسمت‌های دیگرش این‌طور نبود که نویسنده به موضوع مسلط باشد.

بحث دیگر در فیلم اجتماعی، بررسی ریشه‌های این آسیب‌هاست، یعنی علل آسیب‌ها را باید عنوان کرد؛ هرچند هنرمندان می‌گویند رسالت ما این است که فقط درد را نشان بدهیم و مشکل را مطرح کنیم، در واقع رسالت طنز اجتماعی شناسایی درد است.

بحث دیگر نقد کردن و آرایه‌ی راه حل است که در قسمت آرایه کردن راه حل، هنرمندان ما سر باز می‌زنند و می‌گویند آرایه‌ی راه حل کار سیاستمداران است نه هنرمندان، در حالی که ما باید برای هنرمند این رسالت را قایل باشیم که خودش دیدگاه داشته باشد و برای رفع معضلات جامعه راهکار آرایه دهد.

البته منظورم این نیست که یک طنز اجتماعی باید همه‌ی این‌ها را داشته باشد، ولی رسالت فیلم اجتماعی شاید همین باشد که باید به چند مسئله بپردازد: شناسایی آسیب‌ها و نمودها، ریشه‌یابی و علت‌یابی آسیب‌ها، نقد و در نهایت آرایه‌ی راه حل برای حل مشکلات، که به نظر بنده مجموعه‌ی تلویزیونی مرد هزارچهره در شناسایی و ریشه‌یابی آسیب‌ها قوی ظاهر شد.

آتش‌زور: بنده هنوز معتقدم ما نباید این‌ها را صنف ببینیم، بلکه باید بگوییم این‌ها برش‌هایی از اجتماع هستند یا گزینشی از یک صنف به حساب می‌آیند ■

است و چون مجموعه طنز بود، به سادگی می‌فهمد که اگر شخصیت ناله‌ی در نقش یک پزشک قرار گیرد، صنف پزشکی زیر سؤال نمی‌رود، یعنی وجه طنز بودنش غلبه دارد.

آتش‌زور: این چیزی نیست که من بگویم، خود تولیدکنندگان مجموعه به همین معنا معتقدند و همین را مطرح می‌کنند. به اعتقاد من این مجموعه دو وجه دارد: یک وجه روانشناختی که به ضعف‌های انسان پرداخته و وجه دیگر همین وجه اجتماعی بوده که با همین عناصر و اصناف گفته‌شده به آن پرداخته است؛ داستان این فضا را ایجاد می‌کند. در ضمن این که نام این شخصیت شصت‌چی گذاشته شده، اشاره به تعدد و کثرت می‌کند (شصت به معنای زیاد است).

میرخندان: در نظریه‌ی مؤلف نکته‌ی مطرح می‌شود که در سینمای اروپا و آمریکا رایج است؛ می‌گویند وقتی یک کارگردان مؤلف، فیلم‌های خوبی می‌سازد فیلم آینده‌ی او هم خوب خواهد بود چون عنوان کارگردان خوب را دارد، بنابراین اگر فیلمی را بسازد که قرار شود نقدی در مورد آن صورت بگیرد در این نظریه می‌گویند فیلم هر چه باشد باید آن را به یک نوعی حمل کرد که شاید در حال حاضر ما آن را نمی‌فهمیم. هر چند این نظریه نقد و رد شده است، مثل نظریه‌های ارتباطی «مک‌لوهان»، که بسیار ریشه‌دار است و هنوز این فرهنگ در ذهن جامعه جاری است، یعنی اگر جایی فردی با عنوان دکتر سخنرانی کند همه به دنبال کلمات قصار او هستند یا این که چون فلان کس شاعر است پس هر چه بگوید شعر است؛ در این مسئله ریشه‌ی فرهنگی نهفته است که چون فلاینی چنین شخصیتی دارد، هر چه بگوید درست است. یا این ذهنیت وقتی گام اول اشتباه شد، گام‌های بعدی هم اشتباه برداشته می‌شود تا می‌رسد به جایی که دیگر نمی‌تواند از این مخصصه بیرون بیاید. به نظر من این همان بنای فیلم است که شما هم مطرح کردید، حالا خوب است از این زاویه فیلم را بررسی کنیم.

آتش‌زور: مسایل اجتماعی این جنبه را دارند که هم بعد فردی و انسان‌شناختی داشته باشند و هم بعد اجتماعی. شخصیت شصت‌چی اگرچه انحراف‌هایش در ضعف‌های شخصیتی خود او نهفته است، ولی جنبه‌ی دیگر این انحراف‌ها را باید در آن سیاه‌چاله‌های نابه‌هنجاری‌های اجتماعی جست‌وجو کرد که چنین آدم‌هایی را پرورش می‌دهد و این مختص جامعه‌ی ما نیست، جهانی است و باید گفت انسان‌ها همه به نوعی همان شخصیت شصت‌چی را دارند.

رجبی: البته در دیالوگ‌های پایانی این مجموعه هم همین نکته گفته می‌شود، وقتی که در حال دفاع از خود است به همین نکته اشاره می‌کند که خیلی جاها این من نبودم که می‌خواستم، شما بودید که خواستید؛ یعنی این که خلاءهایی در محیط پیرامونی افراد هست که خواهان چنین چیزی هستند مثل قهرمان‌پروری، که خود فرد در واقع شاید قهرمان نیست ولی ما دوست داریم او را قهرمان بنامیم. من قبول دارم که این نکات در فیلم وجود دارد اما فکر می‌کنم جانی‌مابه‌ی کار روی شخصیت و وجوه روانشناختی کار گذاشته شده است تا جنبه‌های اجتماعی؛ هر چند شاید من احتراز می‌کنم که به آن جنبه‌ی اجتماعی بپردازم، چرا که برای من سخت است که بپذیرم یک نفر جرئت کند در رسانه‌ی ملی بگوید در جامعه‌ی ما هیچ چیزی سر جای خودش نیست. این تحلیل، کار را به جاهای باریک می‌کشاند.